

## درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/11/18

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح/نکاح منقطع/حکم دوم از احکام هشتگانه

حکم دوم از احکام هشتگانه‌ای که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) در فصل دوم مربوط به نکاح منقطع ذکر کردند این بود که شرط باید همراه با ایجاب و قبول باشد؛ اگر قبل از ایجاب و قبول بود کافی نیست، حتماً باید در متن عقد اعاده شود و اگر شرط بعد از ایجاب و قبول بود، فتوا به نفوذ آن دادند «فی الجملة» که مقداری از آن بحث‌ها گذشت. [1]

«و الذی ینبغی ان یقال» این است که این بزرگوارها می‌گویند به اینکه امر ابتدایی شرط نیست، الزام ابتدایی شرط نیست، التزام ابتدایی شرط نیست؛ شرط این است که به یک امری گره بخورد و مرتبط باشد. پس اگر الزامی با التزام و التزامی با الزام گره خورد، این می‌تواند شرط باشد؛ لذا تمام این عقود که به صورت بیمه و مانند بیمه درآمده، این شرط است و مشمول دلیل «الْمَوْثُؤُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» [2] است؛ لازم نیست در ضمن عقدی باشد.

مطلب دوم آن است که اینها می‌گویند برای لزوم وفای به شرط، شرط باید در ضمن عقد لازم باشد. اینها یک ادعا دارند، دو نتیجه می‌خواهند بگیرند. ادعای اول آنها این است که الزام ابتدایی یا الزام بدئی شرط نیست، این را پذیرفتیم؛ اما وقتی الزام یا التزام در ضمن یک عقد قرار گرفت و شد شرط، خواه آن عقد، لازم باشد و خواه آن عقد، جایز باشد، وفای به این شرط واجب و لازم است؛ زیرا این شرط لزوم وفای خود را که از عقد نمی‌گیرد، از دلیل خاص خودش می‌گیرد، چه اصراری دارند که اینها بگویند شرط باید در ضمن عقد لازم باشد؟! مگر شما شرط نمی‌خواهید؟ این هم شرط است. شما ضمن عقد را برای این می‌طلبید که این بشود شرط، حالا شده شرط. اگر آن عقد «لازم الوفا» بود، دلیل وجوب وفا دو چیز است: یکی «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» [3] و یکی آن عقد، و اگر آن عقد «لازم الوفا» نبود عقد جایز بود، دلیل وجوب این وفای به این شرط همان «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» است. سرّ اینکه شرط باید در ضمن عقد باشد برای این است که موضوع محقق شود؛ اگر موضوع محقق شد، دلیل لزوم آن را از «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» می‌گیریم. این اصرار که «الا و لابد» شرط باید در ضمن عقد لازم باشد، این وجه علمی ندارد.

پرسش: دلالت «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» بر شرط در هبه چگونه است؟

پاسخ: «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» می‌گوید «کل ما صدق علیه شرط وجوب الوفا به». حالا این شرط در ضمن عقد هبه واقع شد، عقد هبه «واجب الوفا» نیست؛ اما آنچه که در ضمن عقد هبه واقع شد شرط است، وجوب وفا را از «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» می‌گیریم، شرط بودن آن را از ضمن عقد واقع شدن می‌گیریم.

پرسش: «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» یک جمله خبریه است.

پاسخ: بله اینکه روشن شد، جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده، یک؛ و دلالت آن بر وجوب وفا اقوای از «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» [4] است، دو؛ که در «اصول» ملاحظه فرمودید. جمله خبریه‌ای که حضرت در روایت دارد: «يُعِيدُ»، این اقوای از «اعِد» است. «زراره» سؤال می‌کند که شخص در نماز این حالت برای او پیش آمد، حضرت فرمود: «يُعِيدُ». [5] این را در «اصول» ملاحظه فرمودید که جمله خبریه‌ای که به داعی انشا القا شده، اقواست از خود جمله انشاییه؛ یعنی این «يُعِيدُ» در دلالت بر وجوب اعاده، از «اعِد» اقواست؛ «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» همین است.

پرسش: معنای شرط همان‌طوری که حدوثاً متوقف بر تحقق عقد است، بقاء هم متوقف بر بقای عقد است.

پاسخ: نه! شرط، «تَحَقُّقٌ» و وقتی شرط «تَحَقُّقٌ»؛ یعنی یک تعهدی بسته شد، این تعهدی که بسته شد شارع هم این را تعهد می‌داند و وقتی تعهد می‌داند، بنابراین وجوب وفای آن را از دلیلش می‌گیریم. حالا آن عقد یا منحل شده باشد یا منحل نشده باشد، صرف جواز انحلال به همراه انحلال نیست؛ ممکن است عقدی جایز باشد ولی منحل نشده باشد. منظور این است که این شرط، موضوع آن محقق شد، حکم آن را هم از «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» می‌گیرد.

پس وجوب وفا را از دلیل شرط می‌گیریم، تحقق موضوع را از وقوع در ضمن عقد می‌گیریم، ولو آن عقد، عقد جایز باشد.

مطلب بعدی این عبارتی بود که مرحوم محقق در متن شرایع داشتند فرمودند: «وَمِنْ الْأَصْحَابِ مَنْ شَرَطَ اعَادَتَهُ بَعْدَ الْعَقْدِ وَ هُوَ بَعِيدٌ» [6] که اگر شرط در متن عقد واقع شد، لازم نیست که دوباره شرط کنند.

روایت‌های باب نوزدهم به آن بخش اخیرش رسیدیم که نیازی به توضیح داشت. مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) جلد 21 صفحه 45 باب نوزده از ابواب «متعّه» چهار روایت را نقل کردند که دو روایت در جلسه قبل مطرح شد.

روایت سوم این بود که مرحوم کلینی [7] نقل کرده از «عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ ابْنِ مَخْلُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبَاعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ

وَجَلَّ «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاثَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ» [8] «این را از حضرت سؤال می‌کنند که تفسیر این کریمه چیست؟ حضرت

فرمودند: «مَا تَرَاثَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ» این است: «مَا تَرَاثَوْا بِهِ مِنْ بَعْدِ الْبَيْعِ فَهُوَ جَائِزٌ وَمَا كَانَ قَبْلَ الْبَيْعِ فَلَا يَجُوزُ إِلَّا بِرِضَا هَا وَ بَيْنَ يُعْطِيهَا فَرَضِي بِهِ» [9]؛ حضرت

فرمودند پیام این آیه این است که در متعه اگر خواستند مدت را زیاد کنند با زیادی مهر، اگر عقد تمام شد، در تتمه مسئله قبول عقد که هنوز حوزه عقد، منقطع نشد، بگویند یکماه اضافه شود و این مبلغ مهر هم اضافه شود، این نافذ است؛ «جَازٌ» یعنی «نَفَذَ». آن مقداری که شما فرض کردید به نام مهر، که سرچایش محفوظ است. اگر این عقد تمام شد، این شرط به دنبال این عقد، متصل به این عقد در همین حوزه عقد است، شوهر بگوید به شرط اینکه یکماه اضافه شود به فلان مبلغ، او هم رضایت حاصل کند که تراضی بشود، این عیب ندارد؛ چون این شرط در متن عقد است. یک وقت است از همان اول می‌گویند پنج‌ماه؛ یک وقت از همان اول می‌گویند چهارماه، اما بعد از اینکه این «قَبْلُ» تمام شد ولی حوزه عقد هنوز تمام نشد و هنوز حوزه، حوزه عقد است، شرط می‌کنند یکماه اضافه با فلان مبلغ، این شرط همراه عقد است، چیز جدایی نیست. حضرت فرمود: «مَا تَرَاثَوْا بِهِ مِنْ بَعْدِ الْبَيْعِ»؛ یعنی بعد

از اینکه «انکحت» گفتند، «فَهُوَ جَائِزٌ»؛ «جائز» یعنی «نافذ». اما «وَمَا كَانَ قَبْلَ الْنِكَاحِ فَلَا يَجُوزُ إِلَّا بِرِضَاهَا» که به مدت راضی شود، «وَبَشَىٰ يُعْطِيهَا»؛ مهریه اضافه شود؛ «فَتَرَضَىٰ بِهِ»؛ این یک نکاح مشروط است که به همان نکاح اول مرتبط است، این با قواعد هم مطابق است و یک چیز جدیدی هم نیست.

اما روایت چهارم این باشد که مرحوم کلینی [10] «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ قُضَّالٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» نقل می‌کند این است که حضرت فرمود: «فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ مُنْعَةً إِنَّمَا يَتَوَزَّانَ إِذَا لَمْ يَشْطَرطَا وَإِنَّمَا الشَّرْطُ بَعْدَ النِّكَاحِ» [11] این جا دو مطلب است: یکی اینکه آیا شرط ارث نافذ است یا نه؟ که این در فرع هفتم خواهد آمد. یکی اینکه شرط می‌تواند قبل از نکاح، در متن نکاح، بعد از نکاح در این سه مقطع قرار بگیرد یا نه؟ فرمود: شرط بعد از نکاح است.

آن مسئله که «يَتَوَزَّانَ إِذَا لَمْ يَشْطَرطَا»، آن در فرع هفتم خواهد آمد که الآن به آن فرع اشاره می‌شود؛ اما اینکه فرمود: «إِنَّمَا الشَّرْطُ بَعْدَ النِّكَاحِ»؛ یعنی بعد از اینکه زوجه گفت: «انکحت» - چون ایجاب را او باید بخواند - در کنار این جمله «انکحت» اگر یک شرطی اضافه شود، این نافذ است، چون شرط در متن عقد است نه بعد از انقضای عقد؛ بعد از انقضای عقد، شرط واقع بعد مانند شرط قبل، شرط ابتدایی است.

اما جریان «توارث» در همین فرع هفتم - به خواست خدا - خواهد آمد که این شرط اثر ندارد. حکم هفتم از احکام هشت‌گانه نکاح منقطع که مرحوم محقق در متن شرایع ذکر کردند این است که فرمودند: «لَا يَثْبُتُ بِهَذَا الْعَقْدُ مِيرَاثُ بَيْنَ الزَّوْجَيْنِ شَرْطًا سَقُوطُهُ أَوْ اِطْلَاقًا» [12]؛ اصل مسئله را فرمودند یک مقسمی است که سه قسم زیر مجموعه آن است، یا سه فرع زیر مجموعه آن است. «توارث» در نکاح منقطع نیست، این مقسم و این فتوا؛ سه حالت دارد: یا مطلق ذکر می‌کنند فقط همان «انکحت» به مهر کذا و مدت کذا، یا شرط سقوط می‌کنند، یا شرط ثبوت. فرمود اگر مطلق ذکر کردند که میراث نیست، شرط سقوط کردند که میراث نیست، اگر شرط ثبوت کردند «فیه وجهان».

«لَا يَثْبُتُ بِهَذَا الْعَقْدُ مِيرَاثُ بَيْنَ الزَّوْجَيْنِ»؛ در عقد انقطاعی ارث نیست، «شروطاً ساقطه»، یک فرع؛ «أو اطلاقاً»، فرع دوم؛ فرع سوم: «ولو شرطاً التوارث أو شرطاً أحدهما»؛ اگر شرط ارث کردند. «قيل يلزم عملاً بالشرط»؛ «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» اینها شرط ارث کردند. «و قيل لا يلزم لانه لا يثبت الا شرعاً»؛ چون «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»، «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»، تخصیص خورده، استثنا شده، مگر شرطی که «خالف» کتاب خدا را؛ شرط خلاف شرع نافذ نیست. ارث طبقه‌بندی شده است. یک وقت یک کسی وصیت می‌کند از ثلث مال خودش یک مقداری به کسی بدهد او مجاز است؛ اما کسی را وارث قرار بدهد این خلاف شرع است. طبقات چندگانه وراثت محدود است و کسی را نمی‌شود وارث قرار داد، چه اینکه نمی‌شود کسی را از ارث مرحوم کرد؛ پدر وصیت کند که من راضی نیستم ارثم را فلان پسر ببرد، این نافذ نیست، او ارث می‌برد، مگر اینکه در زمان حیات خود مال را به بقیه ورثه ببخشد، وگرنه کسی را از ارث محروم کردن یا کسی را وارد ارث کردن، اینها که مشروع نیست؛ چون مرزبندی شده است.

فرمود: «و قيل يلزم عملاً بالشرط و لانه لا يثبت الا شرعاً فيكون اشتراطاً لغير وارث كما لو شرط لاجنبي»؛ اگر کسی یک اجنبی را وارث خود قرار بدهد، خلاف شرع است. - متأسفانه - عبارت مرحوم محقق این است که قول اول را «اشهر» دانستند، نه «اظهر»، نه «احوط» و نه «اقوی». مستحضرید اگر چنانچه به لحاظ فتوا باشد می‌گویند این «اقوی» است، اگر به لحاظ استظهار از نصوص باشد می‌گویند این «اظهر» است، اگر به لحاظ اقوال رایج و دارج در «فقه» باشد می‌گویند این

«اشهر است و اگر در جمع‌بندی به جایی نرسیدند و به احتیاط می‌خواهند فتوا بدهند می‌گویند این «احوط» است. ایشان فرمودند این «اشهر» است، اشعاری هم دارد. مرحوم صاحب جواهر کاملاً تمام قد ایستاده در برابر این حرف که چه کسی گفته! شهرت نیست چه رسد به اشهر [14]؛ چون مستحضرید مشهور بالاتر از اشهر است. اینکه در کتاب‌های فقهی می‌گویند: «این اشهر است بل المشهور»؛ برای اینکه در مقابل اشهر، مشهور است و مشهور در مقابل شاذ است. اگر بخواهند بگویند خیلی‌ها این فتوا را می‌دهند، اول می‌گویند اشهر این است، بعد ترقی می‌کنند می‌گویند: «بل المشهور»؛ چون اشهر در مقابل مشهور است، تفاوت خیلی نیست؛ اما مشهور در مقابل شاذ است، تفاوت خیلی است.

مرحوم صاحب جواهر کاملاً دفاع می‌کند می‌گوید این حرف به شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) اسناد داده شده که او هم معلوم نیست گفته باشد. اصلاً نمی‌شود این حرف را در «فقه» مطرح کرد که کسی با شرط، غیر وارث را وارث قرار بدهد. حالا - ان شاء الله - در ضمن فرع هفتم این حکم خواهد آمد.

پس روایت چهار باب نوزده وقتی روشن می‌شود که حکم هفتم از احکام هشت‌گانه به صورت مستدل روشن شود.

حالا چون روز چهارشنبه است یک مقداری هم از بحث‌هایی که برای همه ما - ان شاء الله - کارآمد است ذکر می‌کنیم. در بحث‌های تفسیری هم آن‌جا عرض شد به اینکه علم «بما انه علم» فقط ارزش ابزاری دارد. در قرآن یا در روایت، برای علم از آن جهت که ارزش نفسی باشد، ما نه به آیهایی برخورد کردیم و نه به روایتی، علم یک چراغ خوبی است همین! ارزش یک چراغ را دارد یا نردبان خوبی است؛ اما چراغ مادامی کارآمد است که انسان از نورش استفاده کند و برود یک جایی، چراغ دست بگیرد که نیست، مرتب چراغ به دست بگیرد و نگه ندارد! ما نه آیه‌ای دیدیم و نه روایتی دیدیم که علم «بما انه علم» ارزش ذاتی داشته باشد؛ چون چراغ از آن جهت که چراغ است ارزش ذاتی ندارد، نردبان از آن جهت که نردبان است ارزش ذاتی ندارد. نردبان برای این است که آدم برود بالا، آدم وقتی نردبان دستش است و بالا نمی‌رود چه ارزشی دارد؟! در قرآن هم فرمود علم بیش از ارزش نردبان، ارزشی دیگری ندارد؛ فرمود: ﴿وَلِكِ الْأَمْثَالُ نُصْرَتُهَا لِلنَّاسِ مَا يَغْفُلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ﴾ [15] عقل ارزش دارد؛ چون با عمل همراه است. کسانی عاقل می‌شوند که نردبان علم دستشان باشد؛ پس علم در پیشگاه عقل نردبان است. فرمود هیچ کسی عاقل نمی‌شود مگر اینکه عالم باشد: ﴿وَلِكِ الْأَمْثَالُ نُصْرَتُهَا لِلنَّاسِ مَا يَغْفُلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ﴾، کسی می‌تواند بالا برود که نردبان داشته باشد یا کسی می‌تواند راه برود که چراغ دست او باشد. و اگر در سوره مبارکه «زمر» دارد: ﴿مَنْ يَسْتَوِ الْأَذِينَ يَغْلِبُونَ وَ الْأَذِينَ لَا يَغْلِبُونَ﴾ [16]، این تمام آیه نیست، یک؛ صدر آیه هم نیست، دو؛ این ذیل آیه است. صدر آیه مربوط به نماز شب است، ذیل آیه ﴿مَنْ يَسْتَوِ﴾ است. صدر آیه این است: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِثٌ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَخْضِرُ الْأَخْزَرَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ﴾ در ذیل آیه فرمود عالم و غیر عالم فرق می‌کند؛ البته بله درست است. حالا وقتی این علم شد، پس اساس کار می‌شود عقل. برای عاقل شدن که ﴿الْعَقْلُ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ﴾ [17]، ما خیال می‌کنیم راه دور است، راه دور نیست خیلی نزدیک است؛ اما سخت است.

یک بیان نورانی از امام سجاد (سلام الله علیه) است در «دعای ابو حمزه ثمالی» دارد - «ابو حمزه ثمالی» از مدرّسان نام‌آور امامیه است. افراد می‌دیدند که روزها «ابو حمزه ثمالی» از مسجد کوفه، از شهر کوفه، از حوزه کوفه فاصله می‌گیرد می‌رود بیابان، چندتا طلبه همراه او هستند آن‌جا می‌نشینند و درس می‌گویند؛ نمی‌دانستند آن‌جا چه خبر است؟! آن روز وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) که آمد به هر حال حوزه علمیه کوفه و مانند کوفه

رشدی پیدا کرد؛ اما اینها متوجه نمی‌شدند که چرا «ابوحمزه ثمالی» از محدوده کوفه بیرون می‌رود، می‌رود در بیابان و چندتا طلبه کنار او هستند آن‌جا می‌نشیند درس می‌گوید! بعدها فهمیدند آن‌جا قبر حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) است که می‌رفت کنار حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) و درس و بحث می‌دادند. کنار قبر ولی‌ایی از اولیای الهی برکات «مما لا ریب فیه» است که الآن همه ما در کنار سفره این کریمه اهل بیت (سلام‌الله‌علیها) نشسته‌ایم. «دعای ابوحمزه ثمالی» سطر اول آن این است که خدایا! ما می‌دانیم: «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبَ الْمَسَافَةِ» [18]؛ کسی بخواهد به طرف تو سفر کند راه دور نیست، نزدیک است. «وَأَنَّكَ تُخْجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تُخْجِبَهُمُ الْأَعْمَالَ دُونَكَ»؛ هیچ حجابی بین تو و خلق تو نیست، مگر سیئات خود آن خلق، بقیه دعا این است که خدایا! این حجاب‌ها را بردار که ما بهتر به زیارت تو بیاییم. این دعای نورانی که امام سجاد (سلام‌الله‌علیه) یاد «ابوحمزه ثمالی» داد، وجود مبارک امام کاظم (سلام‌الله‌علیه) همین مضمون را در روز 27 رجب سال قبل از اینکه حضرت را می‌خواستند به زندان کوفه ببرند، همین جمله‌های نورانی را خواند، سال بعد 25 رجب بدن مطهرش را از زندان درآوردند. این دعایی که وجود مبارک امام کاظم (سلام‌الله‌علیه) در 27 رجب سال قبل از زندان خواندند و رفتند زندان، مرحوم محدث قمی این دعا را در مفاتیح خود نقل کردند و آن این است که خدایا! من می‌دانم که «وَأَنَّكَ تُخْجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تُخْجِبَهُمُ الْأَعْمَالَ دُونَكَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ عَزْمُ إِرَادَةٍ يُخْتَارُ كَيْفَهَا»؛ [19] خدایا! آن هم اصل کلی، این هم من فهمیدم می‌دانم که بهترین توشه یک اراده خلل‌ناپذیری است که فقط تو را بخواهد. «وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ عَزْمُ إِرَادَةٍ يُخْتَارُ كَيْفَهَا»، من هم مصمم شدم دارم می‌آیم.

بزرگانی که در فن اخلاق کار کردند از این جمله‌های نورانی نتیجه گرفتند چند اصل است که اگر کسی بخواهد اهل سیر و سلوک باشد از این اصول ناگزیر است؛ یکی عزم قطعی است که این عزم شکست‌ناپذیر باشد. «عزم» غیر از «جزم» است آقایان! ما کارمان در حوزه و دانشگاه پیدا کردن جزم است؛ یعنی برهان اقامه می‌کنیم، قیاس اقامه می‌کنیم، دلیل اقامه می‌کنیم، جزم پیدا می‌کنیم و در «اصول» هم می‌گوییم قطع حجت است؛ اما این به درد درس و بحث می‌خورد. ما یک «عزم» داریم، یک «جزم» داریم. آن که کارآمد است و مشکل را حل می‌کند، آن عزم است؛ آن که بازارگرمی است این جزم است. جزم یعنی جزم! عزم یعنی عزم! «بینهما بین الارض و السماء» است. جزم برای عقل نظری است، اندیشه‌ورز است، بازار علم را گرم می‌کند. عزم برای عقل عملی است، بازار عمل صالح را گرم می‌کند. عزم چه کاری به جزم دارد؟! جزم چه کاری به عزم دارد؟! عزم فعل است، جزم علم است. اینکه حضرت فرمود: «عَزْمُ إِرَادَةٍ يُخْتَارُ كَيْفَهَا»، این است. این بزرگانی که در این زمینه منازل السائرین [20] نوشتند و مانند آن، می‌گویند که اولین کمال و اولین شرط، عزم غیر بیمار است، عزم صحیح سالم غیر معوج، بعد صدق است، بعد توبه از ناروایی‌هاست، بعد انابه به روایی‌هاست. توبه یک چیزی دیگر است، انابه یک چیزی دیگر است. از پلشتی دور شدن، به زیبایی نزدیک شدن. انابه به طرف زیبایی‌هاست، توبه از نازیبایی‌هاست. پس عزم است، صدق است، توبه از نازیبایی‌ها، انابه به طرف زیبایی‌ها، و «إِخْلَاصُ الْعَمَلِ كُلِّهِ» در همین است. اینها امور پنج‌گانه‌ای است که در همه کارها لازم است.

مطلب بعدی آن است که برای ما که در حوزه سرگرم هستیم، بهترین نردبان همین علم است، بهترین چراغ همین علم است. ما خدا را شاکر باشیم که علم ما علم نافع است می‌گوییم خدا چنین گفته، پیغمبر چنین گفته، امام چنین گفته، همین‌هاست؛ اینها «کفی بذلک فضلاً»، «کفی بذلک فخراً». منتها ما باید که این مطلب را بدانیم که آقایان! اتلاف عمر، حقیقت شرعی نمی‌خواهد، نماز چیست؟ روزه چیست؟ اینها حقیقت شرعی می‌خواهد و شارع باید

بگویند نماز چیست، روزه چیست؛ اما اتلاف عمر! منتظریم که یک آیه نازل شود یا روایتی آئمه بفرمایند که «اتلاف العمر ما هو؟! سال که 365 روز است ما دویست روز تعطیلی داریم، حداکثر آنها که خیلی جدی‌اند 160 روز درس می‌خوانند. غالب درس‌ها در سال 120 روز است یا 130 روز است، به 160 که نمی‌رسد. ما دویست روز تعطیلی داریم، درس‌ها 160 روز است، این اتلاف عمر است! یعنی شما آقایان منتظرید که یک آیه نازل شود که «اتلاف العمر ما هو؟! یا روایتی پیدا کنیم «صحیح زراره» ایی پیدا کنیم که «اتلاف العمر ما هو؟! اگر این حقیقت شرعی می‌داشت، بله ما منتظر روایت بودیم؛ اما این حقیقت شرعی نمی‌خواهد، همین است، کسی که دویست روزش را به یله بگذارند! حداکثر آنها که خیلی جدی‌اند 160 درس بخوانند. بنابراین ما موظفیم برای خودمان برنامه‌ریزی کنیم.

بزرگان در حوزه کم نیستند، «الی ما شاء الله» اساتیدی که ذات اقدس الهی توفیق داد به اینها که قدرت تدریس دارند، قدرت تعلیم دارند هستند. ما درس در روزهای تعطیلی بگذاریم، حالا لازم نیست روزهای تعطیلی که درس‌هایی که می‌خواهیم بگذاریم حتماً همین رسائل و مکاسب و فقه و اصول و اینها باشد. همین خطبه نورانی حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) می‌تواند روزهای تعطیلی برای ما درس و بحث باشد، یا ایام غدیر خطبه نورانی غدیر که اینها بحث‌های ولایت است، بحث‌های امامت است. بخشی از اینها خیلی غنی و قوی‌تر از این بحث‌های رایج «فقه و اصول» است.

بنابراین ما حتماً برای خودمان در روزهای تعطیل درس بگذاریم، یا درس بگوییم یا بحث کنیم، یا درس بگیریم؛ حالا تا چه حدی از سنّ باشیم. روزی نگذرد بر ما که درس نگوییم یا درس نخوانیم یا بحث نکنیم، حالا در هر سنّی که می‌خواهیم باشیم!

استاد ما مرحوم آیت‌الله آملی، آملی بزرگ صاحب مصباح الهدی ایشان این مطلب را فرمودند، بعد برای همه ما درس شد. فرمودند: صاحب جواهر که همه ما به عظمت علمی او اعتراف داریم، اما ببینیم این جواهر را چه وقت نوشته؟ چگونه نوشته؟ - اولین بار این مطلب را ما از فرمایش ایشان استفاده کردیم - فرمایش ایشان این بود که

مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) در پایان جواهر این‌طور فرمایش دارند، فرمودند: «تم کتاب جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام فی لیلة الثلاثاء ثلاثة و عشرين فی شهر رمضان المبارك لیلة القدر التي کان من تقدیر الله تعالی فیها ان یتفضل علینا باتمام الکتاب المزبور و رجائنا منه قبوله و العفو عما وقع منا من

تقصیر فيه و ان انتفعنا به فی الدنیا و الآخرة و ان يجعله خالصاً لوجهه الکریم و ان یکتبه فی حسانتنا و ان یرفع به درجاتنا» [21]؛ فرمود: من این را در شب 23 ماه مبارک

رمضان تمام کردم که ایام عزای امیرالمؤمنین (سلام‌الله‌علیه) است، ایام گریه هم هست و شب بیست و سوم افضل لیالی قدر است! این سنت پیشوایان ماست. ما هم از ولادت اینها می‌توانیم استفاده علمی بکنیم؛ چه درباره غدیر، چه درباره خطبه فدک و چه درباره خطبه‌های دیگر، و هم از شهادت اینها می‌توانیم استفاده علمی بکنیم. یک مقدار روضه می‌خوانیم، یک مقدار روضه می‌شنویم، یک مقدار گریه می‌کنیم، یک مقدار می‌گریانیم، بقیه را درس و بحث می‌خوانیم. اگر صاحب جواهر به این‌جا رسید، شب بیست و سوم گفت تمام شد این کار!

خدا مرحوم آقا شیخ عباس را غریق رحمت کند! شما اعمال شب قدر را نگاه کنید، ایشان دارد که مرحوم «ابن بابویه

قمی» فرمود به اینکه افضل اعمال ليله قدر تحصیل علم است. ما علم را اگر - خدای ناکرده - برای فروش می‌خواهیم، بله! آن روضه‌خوانی و آن گریه‌کردن به مراتب بهتر از این علم است؛ چون آن به هر حال یک عمل



صالحی است و با ما به قبر می‌آید؛ اما این علمی که برای فروش باشد همراه ما نمی‌آید. اما اگر - ان شاء الله - برای آن نمی‌خواهیم، برای این می‌خواهیم که خودمان عمل کنیم و به دیگران هم منتقل کنیم، این هم حسنه‌ای است از حسنات. ملائکه می‌آیند فرّاشی می‌کنند «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَدْخُلُنَّ أَصْحَابَهَا لِيَطَالِبُوا لَهُمْ رِزْقَهُمْ» [22]. «فرّاش»؛ یعنی فرش پهن کند. اینکه در اول سوره مبارکه «فاطر» دارد: «أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَّنْثَىٰ وَ ثَلَاثُو رِزْقًا» [23]؛ این فرشته‌ها می‌آیند پَر پهن می‌کنند تا طلبه‌ها روی آن بنشینند. شما جای دیگر چنین فضیلتی را شنیدید؟! حیف است آدم برای خودش درس و تحصیل نگذارد! برابر سنّ ما و معلومات ما و موقعیت ما یا درس بخوانیم یا درس بدهیم یا مباحثه کنیم که - ان شاء الله - نیازهای عمومی با اینها حل شود. چون شبهه در عین حال که یک چیز بدخیمی است، باعث پیشرفت است؛ اگر بیماری نبود که پزشکی پیشرفت نمی‌کرد.

بنابراین هم تعطیلی‌هایمان را مدیریت کنیم، هم روضه‌مان را مدیریت کنیم و هم درس و بحث‌مان را؛ هیچ روزی نگذرد که درس نگوییم یا درس نخوانیم یا مباحثه نکنیم! و این درس‌ها را هم نردبان قرار بدهیم که - ان شاء الله - مشمول «وَمَا يَغْنَفُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ» شویم.

- 
- [1] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی ج 2، ص 250.
  - [2] تهذیب الأحکام، شیخ الطائفة ج 7، ص 371.
  - [3] قرب الإسناد، أبی العباس عبد الله بن جعفر الحمیری ج 1، ص 303.
  - [4] مائده/سوره 5، آیه 1.
  - [5] الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی ج 3، ص 347.
  - [6] شرائع الاسلام - ط استقلال، المحقق الحلّی ج 2، ص 250.
  - [7] الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی ج 5، ص 456.
  - [8] نساء/سوره 4، آیه 24.
  - [9] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 46-47، باب 19، ح 3، ط آل البيت.
  - [10] الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی ج 5، ص 456.
  - [11] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 47، باب 19، ح 4، ط آل البيت.
  - [12] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی ج 2، ص 251.
  - [13] عوالی اللئالی، محمد بن علی بن ابراهیم ابن ابی جمهور الأحسائی ج 2، ص 257.
  - [14] جواهر الکلام، الشیخ محمد حسن النّجفی ج 30، ص 190.
  - [15] عنکبوت/سوره 29، آیه 43.
  - [16] زمر/سوره 39، آیه 9.
  - [17] الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی ج 1، ص 11.
  - [18] مصباح المتّجهّد، الشیخ الطوسی ج 1، ص 583.

[19] [مصباح المتهجد، الشيخ الطوسی ج 1، ص 815.](#)

[20] [.این کتاب از «خواجه عبدالله انصاری» است که از مهمترین آثار در زمینه عرفان عملی و سیر و سلوک است.](#)

[21] [جواهر الکلام، الشيخ محمدحسن النّجفی ج 43، ص 453.](#)

[22] [الکافی - ط الاسلامیة، الشيخ الكلینی ج 1، ص 34.](#)

[23] [فاطر/سوره 35، آیه 1.](#)